

شیراز سالهای بیست

رضا شاپوریان

قسمت یازدهم

یکی دیگر از اهداف جدی حزب توده در سالهای بیست، مبارزه با نفوذ سیاسی سید ضیاءالدین طباطبائی بود که پس از حدود بیست سال از تبعید خود خواسته به وطن باز گشته بود و می‌کوشید بار دیگر با استفاده از تجاربی که از کودتای ۱۲۹۹ به دست آورده بود، بر اریکه قدرت تکیه زند و طبق نقشه درس دهندگان معلوم الحالش ملت و دولت را، همان گونه که از ما بهتران تمایل داشتند برقصاند. اعتبارنامه سید در مجلس چهاردهم که از یزد به نمایندگی انتخاب شده بود، با همه مخالفت‌های شدید و یقه چاک کردن‌های شادروان دکتر مصدق، که او هم پس از سالها کناره گیری و انزواطلبی و تحت نظر بودن، بار دیگر به عالم سیاست بازگشته و از طرف مردم تهران انتخاب شده بود و رهبری عده‌ای از نمایندگان تازه انتخاب شده را بر عهده گرفته بود، به کمک وقت شناسی رئیس وقت مجلس، تصویب شد و سید نخستین گام رسیدن به قدرت را برداشت. بویژه که نمایندگان استخوان داری چون دشتی نیز از او غالباً پشتیبانی می‌کردند.

سید ضیاءالدین که با قیافه و ظاهر تازه‌ای به وطن باز گشته بود و مدام کلاه پوستی بر سر می‌گذاشت، به فکر ایجاد حزبی به نام «اراده ملی» افتاد، که مخالفین اش از همان دقیقه اول آن را «عزاده ملی» نامیدند. و جزوه کوچکی منتشر ساخت به نام «عینیات ملی» که به مجرد انتشار، مورد استهزاء و تمسخر توده‌ایها قرار گرفت و بویژه فریدون توللی در صاحب التفاصیل‌های خود از محتوای آن بهره برداری‌های زیادی برای کوبیدن سید کرد. سید پس از تشکیل حزب خود در تهران، به فکر گشایش شعباتی در مراکز استانها افتاد و از جمله با استخدام و فرستادن یک فرد شیرازی

صاحب قلم مقیم تهران به نام «خاوری» به شیراز، شعبه حزب را با حضور عده زیادی از مخالفین حزب توده، که اکنون دیگر در شیراز سر و سامانی یافته و از هر قشر و طبقه‌ای، بویژه فرهنگیان و کارگران و تا حدی کشاورزان، افرادی را به گرد خود جمع کرده بود، افتتاح شد. درست به خاطر ندارم که شخص قوام الملک در جلسه افتتاحیه حزب شرکت کرد یا نه ولی نماینده تام‌الاختیار او که به تازگی از طرف قوام برای اداره دفتر سیاسی اش در شیراز استخدام شده، و از دوستان بسیار نزدیک خانوادگی نگارنده بود حضور داشت. موازی با افتتاح حزب و کوشش جهت یارگیری، خاوری اقدام به انتشار روزنامه‌ای به نام «اراده ملی» کرد که در آن به شدت از نظرات سید و طرح‌های ایده آلی او برای نجات کشور دفاع می‌کرد! این روزنامه برای مدت کوتاهی به صورت یومیه منتشر شد و چون در آن ایام، هیچ روزنامه یومیه‌ای در شیراز منتشر نمی‌شد و در نتیجه همیشه اخبار داخلی و خارجی با گذشت یکی دو روز از انتشار شماره‌های بعد کهنه می‌شد، توانست توجه عده زیادی از روزنامه خوانان شهر را نسبت به خود جلب کند، خاصه که زمان جنگ هم بود و مردم تشنه شنیدن اخبار جدید بودند. بدیهی است که یکی از وظایف روزنامه سروش که ارگان رسمی شعبه حزب توده در شیراز بود، مبارزه با قدرت طلبی‌های سید در استان فارس و کوبیدن وی و بی‌وجه ساختن روزنامه او بود، که هیأت تحریریه سروش با قلم‌های ورزیده خود از هر جهت از عهده انجام آن به خوبی بر می‌آمدند، بویژه فریدون که در هر شماره سروش - این روزنامه، هفته‌ای دو شماره بیشتر منتشر نمی‌شد - نیش قلم را به گونه مستقیم حواله سید و عنعنات ملی اش می‌کرد. بدین ترتیب سروش

گذشته از درگیری‌هایی که با قوام الملک و ایادی او و برادران قشقائی داشت، درگیری‌های جدیدی هم با سید و اعوان و انصارش پیدا کرد.

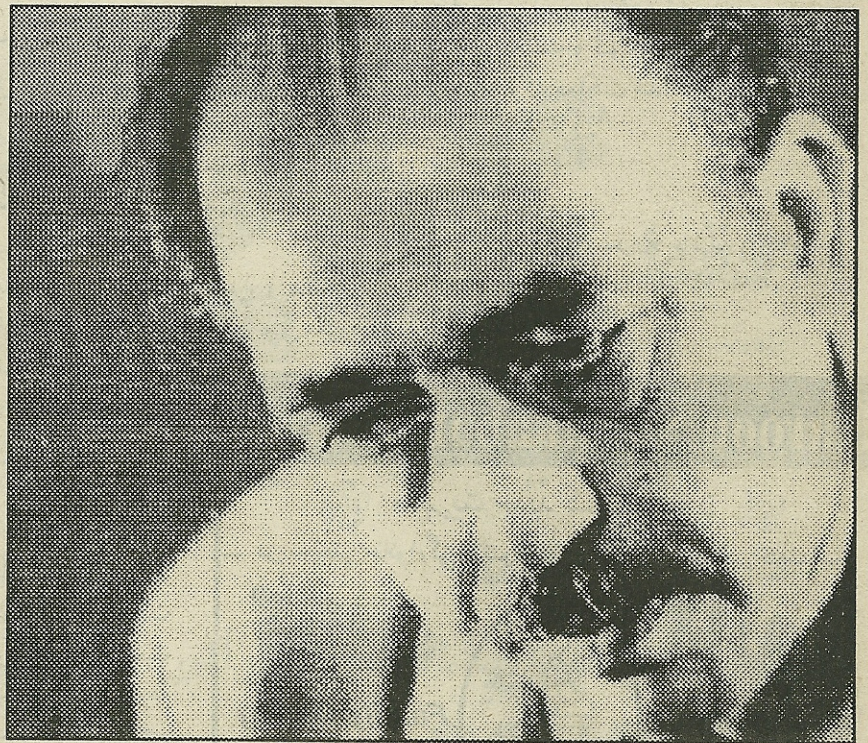
قلم فریدون که تا پیش از این مورد ستایش و تمجید دوستان و هم‌زمانش بود، طولی نکشید که مورد توجه و ستایش مخالفین اش نیز قرار گرفت و به صورت قلمی در آمد که دوست و دشمن به تمجید و تعریف آن می پرداختند. فریدون گرچه کمتر به شخص قوام به گونه‌ای صریح و آشکار حمله می‌کرد، ولی دور و بریهای او را به شدت مورد انتقاد و استهزاء قرار می‌داد و برای هر یک از آنان که سرش به تنش می‌ارزید، جدا گانه صاحب التفاصیل یا صاحب التفاصیل‌هایی می‌نوشت که مضامین آنها دهان به دهان می‌گشت و سینه به سینه منتقل می‌شد. در همان ایام شایع شد که یک روز جلال خان توللی پدر فریدون که علی‌رغم کوشش‌های فراوانش موفق نشده بود فریدون را از ادامه فعالیت‌های سیاسی خود به نفع حزب توده باز دارد و از اینکه فریدون بی‌محابا مستقیم و غیرمستقیم به قوام الملک، که ارباب و ولینعمت او بود بدو بیره می‌گفت به شدت ناراحت بود، جهت عذرخواهی از رفتار و گفتار و کردار فرزند نزد قوام می‌رود، بنا به روایت همان دوست خانوادگی نگارنده، قوام الملک با ستودن قلم فریدون و تعریف و تمجید از ذوق و قدرت نظم و نثر او بار سنگینی خجالت و شرمندگی را از دوش او بر می‌دارد. و کار شیرینی قلم توللی تا بدانجا رسیده بود که اغلب مورد حمله قرار گیرندگان، اگر شماره‌ای از روزنامه سروش بیرون می‌آمد و نامی از آنان در آن نبود، دلخور می‌شدند!

آثار نظم و نثر فریدون، که در این ایام به شدت ته رنگ سیاسی و اجتماعی داشت، دیگر شهرتش از شیراز گذشته به تهران هم کشیده شده بود و اغلب نشریات حزبی تهران و حتی سایر شهرستانها، به نقل مستقیم آنها مبادرت می‌کردند و یا التماس دعا داشتند که فریدون اثر تازه‌ای در اختیار آنان بگذارد.

بدیهی است نباید تصور کرد که فعالیت‌های تشکیلاتی حزب توده در شیراز بدون دردمس

انجام می‌شد، زیرا هم طرفداران قوام الملک، هم ابادی برادران قشقائی و هم اعضای حزب نوبنیاد «برادران نور» به رهبری آقا سید نورالدین که به شدت مخالف توسعه و گسترش تبلیغات و تشکیلات توده‌ایها بودند و از دکترین کمونیسم همانند جن از بسم الله فراری بودند، و هم عنعناتی‌های سید ضیاء، هر یک به تنهایی یا به صورت گروهی موجبات گرفتاریهایی برای حزب توده و افراد آن فراهم می‌ساختند. از جمله یکی از روزهای جمعه که فریدون با عده‌ای از رفقا برای گردش و هوا

با بروز نهضت جنوب، اردوی قشقائی‌ها تا چنار راهدار که ناحیه‌ای است در دوسه فرسنگی شیراز، پیش آمده بودند و گاه‌گاهی بین افراد ایل و مأمورین دولت درگیری‌هایی ایجاد می‌شد و بویژه به هنگام شب صدای تیر و تفنگی شنیده می‌شد و بسیاری از ساکنین وحشت زده خیابان نشین که مال و جان خود را در معرض خطر می‌دیدند با جمع آوری وسائل سبک وزن و سنگین قیمت خود خانه‌های خود را ترک و به منازل دوستان و آشنایانی که در بافت قدیمی شهر داشتند پناهنده می‌شدند.



فریدون توللی

خوری به یکی از باغات سرسبز قصرالدشت رفته بودند، پس از مراجعت در ناحیه «ابوالوردی» که جنب منزل بیلاقی آسید نورالدین بود، با چوب و چماق مورد حمله عده‌ای از ارادل و اوباش قرار گرفتند که بعضی مجروح شدند و برخی موفق به فرار، و نتیجه حاصل از آن صاحب التفاصیلی بود به نام «حرامیان ابیورد» که از قلم فریدون تراوش کرد و در نخستین شماره بعدی سروش به چاپ رسید و پرده از روی دستهای پنهانی که در پشت این حادثه قرار داشت، برداشت.

ولی اردوی خوانین قشقائی نه وارد شهر شد و نه مزاحمت عمده‌ای فراهم ساخت. روزها هم عده‌ای از متنفذین شهر برای ملاقات آنان از شهر خارج می‌شدند، گاهی اوقات ناهار را هم در اردو صرف می‌کردند و هنگام غروب به منازل خود مراجعت می‌کردند.

حضور قشقائی‌ها در نزدیکی شیراز موجب هر چه تنگ‌تر شدن حلقه محاصره توده‌ایها شد، به گونه‌ای که یک روز طرفهای غروب عده‌ای از داش مثنی‌های مسجد رو شیراز به سرکردگی فرد گمنامی به نام محمد ده

بزرگی که بعد از وقوع این واقعه اسم و رسمی پیدا کرد و موسوم به «حاجی محمد خان ده بزرگی» شد که از ابواب جمعی قشقائی‌ها بود و نسبت به قوام هم چشمک رندانه‌ای می‌زد، به کلوب حزب توده در خیابان زند شیراز حمله کردند و کاسه و کوزه آنها را به خیابان ریختند و اموالشان - محتوای دفتر حزب را - غارت کردند و سرجنابان حزب را فراری دادند که هر یک در سوراخی پنهان شدند و روز بعد عده‌ای از آنان با کامیونی باری شیراز را به قصد اصفهان و تهران ترک گفتند. از قضای اتفاق این واقعه مصادف با روزی بود که نگارنده برای ادامه تحصیل با اتوبوس از شیراز عازم تهران بود و در بین راه اتوبوس که پنجره شده بود و مسافری سرگرم گشت زدن در بیابان بودند با این ماشین بارکش حامل توده‌ایها که به طور دسته جمعی سرودی را هم می‌خواندند مواجه شد (تابستان سال ۱۳۲۵). با کمال تأسف اتوبوس حامل نگارنده پس از رفع پنجره‌گیری در تنگه سعادت آباد بر اثر بی‌مبالاتی راننده از جاده خارج شد و به کوه برخورد کرد و عده‌ای از سرنشینان آن از جمله نگارنده مجبور به بازگشت اجباری به شیراز شدند که این واقعه بکلی مسیر زندگی شخص او را در آینده تغییر داد که شرحش بیاید. در حقیقت حمله به کلوب حزب توده نقطه پایانی بود که بر فعالیت‌های آشکار طرفداران این حزب در شیراز گذاشته شد. پس از آن فریدون برای انجام کاوشهای باستان‌شناسی به شوش رفت، رسول پرویزی به تهران رفت و در صنف عطار و سقط فروش تهران و حومه آن روز به شغل حسابداری پرداخت، باهری همان‌گونه که شایع بود با برخورداری از وجوه موجود در صندوق حزب برای ادامه تحصیل به پاریس رفت و تنها کسی که در شیراز ماند، جعفر ابطحی بود. و در همین ایام هم بود که شادروان عقیقی لیبیک حق را اجابت کرد و نه تنها توده‌ایهای شیراز پدر معنوی خود را از دست دادند، بلکه با خاموش شدن ستاره عمر او، مشعل فروزان روزنامه سروش هم که در واقع گنجینه‌ای از ذوق و استعداد عده‌ای از برگزیدگان قلم زن فارس بود، برای همیشه

خاموش شد.

فریدون در رثاء شادروان عقیقی شعر چهار پاره‌ای سروده‌است که برای اجتناب از اطالۀ کلام، تنها به نقل سه بند از آن در اینجا اکتفا می‌شود. شعری پُر سوز و گداز، سوگنامه

سیاست شدند و به مقاماتی رسیدند که همه می‌دانند و ما نیز به اجمال بدانها اشاره کردیم. وقتی رسول پرویزی مدارج ترقی را یکی پس از دیگری، بوسیله نزدیک شدن به آقای علم و عضویت در حزب مردم، سریعاً پیمود، در

دکتر مصدق، بیشتر به طول نیانجامید؛ همان سالی که به گفته ناصر خان قشقائی شاه گفته بود: «قشقائی‌ها (یعنی برادران قشقائی بویژه ناصرخان و خسرو خان) دیگر حق ندارند در مملکت من زندگی کنند». (۱) مملکتی که به خود او هم وفائی نکرد و همان بلایی بر سرش آمد که به سر دوگل سیاستمدار استخوان دار فرانسوی آمد که روزی گفت: «فرانسه دوگل است و دوگل فرانسه!» ولی دوگل فرانسه بود اما فرانسه دوگل نشد. مملکت خانه ملت بود و به ملت تعلق داشت نه به فردی از آحاد ملت که چند روزی امر بر او مشتبه شده بود. و سرانجام با دلی شکسته و کوله‌باری از احساس گناه مجبور به ترک مملکت شد!

دنباله دارد

یانویسا:

* نک به: «سالهای بحران»: خاطرات روزانه محمد ناصر صولت قشقائی از فروردین ۱۳۲۹ تا آذر ۱۳۳۲، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ص ۱۱.

با خاموش شدن ستاره عمر جعفر ابطحی، مشعل فروزان روزنامه سروش هم که در واقع گنجینه‌ای از ذوق و استعداد عده‌ای از برگزیدگان قلم زن فارس بود، برای همیشه خاموش شد.

فرزند خلفی بر مرگ پدری پیر و دلسوز: یادت بخیر ای پدر ای رهبری که مرگ کوتاه کرد پای تو از کاروان ما کانون عشق بودی و سر منزل امید درمان درد و همدم روز و شبان ما چون آفتاب زرد و غم انگیز شامگاه رفتی و چون شفق دل یاران به خون نشست غم سایه ریخت بر دل و از رفتنت به جان گوئی غبار تیره و سرد قرون نشست یک عمر سوختی که به این خلق بت پرست روشن کنی که خدمت بت از سیه دلی است وین فتنه‌ها که می‌رود از ما کسان به خلق محصول بردباری و سستی و کاهلی است الخ....

فعالیت‌های سیاسی فریدون به طور کلی با انشعاب خلیل ملکی، جلال آل احمد، انور خامه‌ای و همه توده‌ای‌های شیراز - به استثنای چند نفر - از حزب توده مرکزی در سال ۱۳۲۶ تقریباً خاتمه یافت و از آن به بعد بود که فریدون به کار اصلی خود، یعنی باستان شناسی پرداخت و در این زمینه هم به کشفیات جدیدی نائل شد و نامی از خود به یادگار گذاشت. پس از مراجعت از کاوش‌های شوش، فریدون چند صباحی هم سرپرست بنگاه علمی تخت جمشید و رئیس باستان شناسی فارس شد. اگر فریدون و هم‌رزم دیگرش جعفر ابطحی با انشعاب حزب توده دست از فعالیت‌های سیاسی شستند، ولی پرویزی و باهری در سال‌های بعد بار دیگر وارد گود

گوش فریدون و ابطحی به وسوسه نشست و بار دیگر دست دوستان قدیمی را به زیر سنگ سیاست آورد که شرح مختصرش بیاید گو اینکه این فعالیتها دیگر به سالهای بیست و نداشت و ندارد.

بعدها فعالین توده‌ای شیراز و عده‌ای از انشعاییون دیگر به نام توده‌ای‌های نفتی معروف شدند و شایع بود رابط آنان با شرکت نفت یکی از مسئولین بلند پایه ایرانی شرکت نفت ایران و انگلیس آن روز بوده است. به گفته دیگر این توده‌ای‌ها در حقیقت ستون پنجم سیاست انگلیس در حزب توده بودند. شاید ترقی سریع بعضی از این افراد هم در سالهای بعد بتوانند بهترین تأسیده این شایعه باشد. دیری نپائید که تشکیلات سید در شیراز شکست خورد و تنها قدرت قوام باقی ماند و برادران قشقائی، که قدرت اخیر هم دولت مستعجل بود و تا سال ۱۳۳۲، یعنی سال سقوط حکومت ملی

Karoon Shishkabab & Grill

مدیریت جدید کبابی کارون

در محیطی خانوادگی با تنوع غذا، قیمت مناسب پذیرای شماست

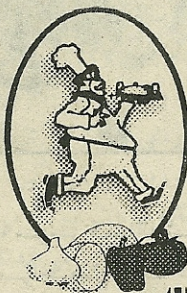
کارون

Halal Meat

هر روز

با یک نوع

غذای مخصوص



کبابی

Family Dining

چلوکباب
لذیذ



Tel: 713-789-6900

6652 s. w. FWY Houston Tx 77074
Corner of Hillcroft and SW FWY (59)

AIB-HSG